

منابع حقوق سردفتری در ایران با چشم انداز عرف

مجید باقری هرندي^۱

دانشجوی کاردانی دانشگاه جامع علمی کاربردی هرنند

فاطمه قاسمی

دانشجوی کاردانی دانشگاه جامع علمی کاربردی هرنند

چکیده

عرف و عادت یکی از منابع اصلی تشکیل دهنده حقوق می باشد که عمدتاً از تفسیر قوانین حقوقی توسط اندیشمندان حقوقی و عموم مردم نشأت می گیرد. دفاتر اسناد رسمی به عنوان یکی از مراجع زیر مجموعه قوه قضائیه به جهت انجام امور موظفه خود در تثبیت مالکیت و انعقاد قراردادها قوانین را در حوزه مدنی تفسیر می نمایند و به تدریج و به مرور ایام تفاسیری خاص از قانون در حیطه حقوق مدنی در دفاتر اسناد رسمی شکل گرفته است و به تدریج عرف حقوقی دفاتر اسناد رسمی شده است. برداشتهای خاص دفاتر اسناد رسمی از مفهوم توالی در عقد بیع، بلاعزل بودن در عقد وکالت، معین بودن شرط خیار در شرط عمری همگی تفاسیری خاص از قوانین مدنی بوده که بر اساس برداشت خاصی از قانون بین دفاتر اسناد رسمی رایج شده و بعد از مدتی تبدیل به عرف گردیده است. سردفتران اسناد رسمی به عنوان متخصصین و عالمان حقوق نقشی بنیادین و اساسی در ایجاد عرف در موضوعات حقوق مدنی ایفاء نموده اند و برداشتهای دفاتر اسناد رسمی مورد توجه و کلا و قضات واقع شده است. حال این سوال مطرح میشود که نقش عرف و عادت در دفاتر اسناد رسمی به صورت اعم و در تفسیر قرارداد های

^۱ نویسنده مسئول

رسمی به صورت اخص به چه میزان است؟ این پژوهش با شیوه ی توصیفی - تحلیلی در پی بررسی این موضوع می باشد و در پایان محقق به این نتیجه رسیده است که آنچه سند رسمی مبین رسمیت آن است خود سند رسمی است و برداشت سردفتر از مفهوم قرارداد ممکن است از نظر قضات صحیح و یا غلط قلمداد گردد، ولی قضات و وکلا عموماً برداشت دفاتر اسناد رسمی از قرارداد و آثار آن را صحیح قلمداد می کنند و عرف رایج شده بین دفاتر اسناد رسمی مورد احترام قرار می گیرد. هرچند که لازم است رویکردی قانونی نیز در این خصوص ایجاد شود. در ارتباط با نقش عرف و عادت در دفاتر اسناد رسمی و در تفاسیر قراردادهای رسمی به نظر می رسد که در مواردی که حکم صریحی در قانون وجود ندارد و مفاد آن مجمل است و دادرس از منابع معتبر اسلامی و فقهی و فتاوی تواند حکم قضیه را بدست آورد، حق دارد از عرف و عادات مسلم برای تکمیل و رفع اجمال و تعارض قوانین استفاده کند. از سوی دیگر سردفتران در اجرای شرایط شکلی تنظیم اسناد مکلف به اجرای مفاد قانون بوده و در صورت عدم رعایت آن، سند تنظیمی فاقد اعتبار می باشد. اما ممکن است در برخی موارد قانونگذار ساکت بوده و حکمی را بیان ننماید. در این صورت چنین پیشنهاد شده است که وی عرف و عادات واقع در جامعه را جایگزین قانون نماید و به تعبیر دیگر از منطقه الفراغ استفاده کند.

واژگان کلیدی: عرف و عادت، دفاتر اسناد رسمی، منطقه الفراغ، تفسیر قراردادها

مقدمه

نهاد تنظیم کننده اسناد قدیمی ترین نهاد حقوقی در ایران است و از چنان اهمیتی برخوردار است که در تمام اعصار تاریخی مورد توجه بوده و سابقه ای به قدمت تمدن بشری و ایجاد اجتماعات انسانی دارد. از زمانی که جمعیت بشر رو به فزونی نهاد و داد و ستد آغاز شد، لزوم ثبت معاملات نیز آشکار گردید. فواید ثبت اسناد تنها به آثار حقوقی آن از جمله رسمیت و قابلیت اجرا و اعتبار بخشیدن به اسناد تنظیمی خلاصه نمی شود، بلکه آثار مادی و معنوی و روانی و اقتصادی و اجتماعی آن نیز بسیار حائز اهمیت است. بنابراین نقش دفاتر اسناد رسمی و جایگاه آن در روابط اجتماعی و اقتصادی جامعه بر هیچ کس پوشیده نیست. قواعد مربوط به نهاد مذکور از منابع

حقوق سرچشمه می گیرد و اتکای اصلی آن به قوانین حوزه ثبتی است، اما گاه اتفاق می افتد که عرف و رویه ای خاص میان دفاتر اسناد رسمی شکل گرفته، در حالی که قانون در خصوص آن ساکت است. به طور کلی دومین منبع حقوق عرف می باشد. عرف عبارتست از عملی که غالب مردم در جامعه معین آنرا بطور مکرر و ارادی انجام می دهند. در تعبیر فقها این امر "بنا عقلا" یا "سیره عملی" نامیده می شود. عرف در این معنی به گفتار و عمل اختصاص دارد و از عادت که شامل مسائل طبیعی مانند سن بلوغ نیز می گردد متمایز می شود. در فقه عرف هنگامی معتبر است که کتاب و سنت در موردی ساکت باشد. در بحث حقوقی قواعدی را که بدون مداخله قانونگذار از میان پدیده های اجتماعی استخراج شده و بصورت قاعده حقوقی درآمده باشد عرف می نامیم. با این توضیح عرف شامل منابع دیگر حقوق به استثنای قانون می گردد. برای ایجاد عرف قاعده های بایستی بین مردم خودبخود بگونه ای مرسوم و معمول شود که به اعتقاد آنان الزام آور باشد. عرف دارای دو رکن مادی (عادت مرسوم بین عموم برای مدت طولانی) و روانی (اعتقاد به الزامی بودن رعایت آن) می باشد. با آنکه حقوق ایران بعنوان حقوق مدون شناخته می شود مع هذا باید دانست که عرف در میان قواعد حقوقی سهم بسزا دارد. به این معنی که در پارهای موارد از جمله موارد ۱۳۲ و ۲۲۰ قانون مدنی صراحتاً به آن اشاره شده و در مواردی دیگر بطور ضمنی. در اینکه آیا می توان عرف و عادت موجود در دفاتر اسناد رسمی را ملاک برای قضاوت و تصمیم گیری دانست یا خیر، نظرات مختلفی بیان شده است که لازم است با بررسی این نظرات، نظر برتر و ارجح را بیان کرده تا بتوان صحت یا عدم صحت استفاده از مفهوم عرف در دفاتر اسناد رسمی را تبیین نمود. بنابر آنچه گفته شد امروزه عرف به عنوان منبع درجه دوم حقوق در کشورهای پیرو «سیستم حقوق نوشته» پذیرفته شده و همگان دخالت عرف در تکمیل قانون و تعیین مفهوم نهاد های مورد استفاده و دست یافتن به نظر قانون گذار در مقام تفسیر قانون را پذیرفته اند. در بسیاری از موارد نیز خود قانون گذار داوری عرف را پذیرفته و دادرس را به آن ارجاع می دهد. نوشتار حاضر که در صدد بررسی مسئله عرف و عادت و نقش آن در نهاد سردفتری است، بررسی این مهم از طریق بررسی نقش عرف و عادت در تفاسیر قرارداد های رسمی امکان پذیر است چرا که در ابتدا باید نقش عرف در قرارداد ها بررسی شود تا بتوان در مورد جایگاه عرف و عادت در دفاتر اسناد رسمی اظهار نظر نمود.

بخش اول: بررسی و شناخت منابع حقوق سردفتری در ایران

منابع حقوق سردفتری را می توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

بند اول: قانون

منبع قانون در حقوق سردفتری که به عنوان مهمترین منبع حقوق به شمار می رود به دو بخش ذیل تقسیم می گردد:

الف) قانون مدنی قانون مدنی هر کشور محور اصلی نظام حقوقی آن کشور است که همه قوانین مربوط به روابط قراردادی و خارج از قرارداد آن جامعه بر اساس آن پایه گذاری شده است. معیار ها و احکام قانون مدنی حتی در امور کیفری نیز موثر است. مخصوصا در مواردی که مسئولیت کیفری موجب مسئولیت مدنی می گردد معیار های پذیرفته شده در قانون مدنی اعمال می گردد. بسیاری از ضوابط حقوق سردفتری در قانون مدنی نیز مورد استناد است و در ماده ۱۲۸۴ الی ماده ۱۳۰۵ این قانون به آن ها اشاره شده است. قانون مدنی در ماده ۱۲۸۷ ق. م. سند رسمی را تعریف کرده و می گوید: « اسنادی که در اداره ثبت اسناد و املاک یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مامورین رسمی در حدود صلاحیت آن ها و بر طبق مقررات قانونی تنظیم شده باشد رسمی است ». سند وقتی رسمی شناخته می شود که شرایط سه گانه مذکوره در فوق را دارا باشد و هر گاه سند به وسیله غیر مامور رسمی تنظیم گردد یا یکی از تشریفات مقرر قانونی در تنظیم سند رعایت نشده باشد، سند مزبور در صورتی که دارای امضاء یا مهر طرف باشد سند عادی شناخته می شود و آثار مرتبه بر آن را دارا خواهد بود (امامی، ۱۳۷۶: ۷۰).

ب) قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی در این باره باید توجه داشته باشیم که در کنار قانون، مقررات دیگر نیز نقش بسزایی دارند. برای مثال، درباره آیین نامه، می توان از آیین نامه های مهمی مانند آیین نامه قانون ثبت مصوب ۱۳۱۷ و آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا و آیین نامه قانون دفاتر اسناد رسمی و کانون سردفتران و دفتریاران مصوب ۱۷ دی ماه ۱۳۵۴ و آیین نامه دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۴ اردیبهشت ۱۳۱۷ نام برد. همچنین از سوی سازمان ثبت، بخشنامه های بسیاری برای ایجاد وحدت و وحدت رویه در اقدامات اداره های ثبتی و دفاتر اسناد رسمی صادر شده است و نظر به اهمیت آن ها مجموعه بخشنامه های ثبتی، هم از طرف سازمان

ثبت و هم از سوی ناشران خصوصی (به عنوان مثال تالیف و تدوین بخشنامه های ثبتی: حمید آذرپور و غلامرضا حجتی اشرفی، انتشارات گنج دانش) چاپ و منتشر شده است. لازم به یادآوری است که گاهی ملاحظه می شود که هم صدور بخشنامه ثبتی و هم مفاد آن بر خلاف قانون بوده است. مثلاً رئیس وقت سازمان ثبت، در بخشنامه شماره ۴۹۵۴ / ۱۱ مورخ ۶۹ / ۳ / ۵ مفاد مصوبه ۶۸ / ۱۰ / ۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام درباره نحوه وصول مطالبات بانک ها را ابلاغ کرده بود تا بر طبق آن اقدام شود، در صورتی که این مصوبه هنوز در روزنامه رسمی کشور چاپ و منتشر نشده بود تا پس از ۱۵ روز تا انتشار آن، قابیت اجرا پیدا کند. بنابراین صدور بخشنامه و مخالفت مفاد آن با ماده ۲ ق.م. محزر است و واضح است که در این قبیل مواد و نیز در مواردی که صدور بخشنامه یا مفاد آن، مخالف با قانون باشد، اداره کل ثبت منطقه یا هر منطقه یا هر مرجع ثبتی دیگر که بخشنامه به آن ابلاغ شده است، باید از اجرای چنین بخشنامه هایی خودداری و ابطال آن ها را به موجب اصل ۱۷۰ ق.ا.ج.ا.ا. از دیوان عدالت اداری درخواست کند. مصوبه نامبرده، سر انجام در روزنامه رسمی ۱۳۸۰ مورخ ۶۹ / ۳ / ۱۳ چاپ و منتشر شد (حمیتی واقف، ۱۳۸۴: ۱۸-۱۹).

بند دوم: آراء دیوان عالی کشور و هیات نظارت

هر گاه پرونده دارای موضوع ثبتی، در مرحله فرجامی در یکی از شعب دیوان عالی کشور مورد رسیدگی قرار گیرد و منتهی به صدور رای شود، این رای را باید از منابع حقوق ثبت دانست. همچنان که چنین پرونده ای منتهی به صدور رای اصراری یا رای وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور گردد، این رای نیز در شمار منابع حقوق ثبت خواهد بود. بعضی از نویسندگان حقوقی، آرای وحدت رویه هیات عمومی دیوان عالی کشور را به دستاویز این که به موجب ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای دادگاه ها و شعب دیوان عالی کشور لازم الاتباع است، آن ها را برای اداره های ثبت لازم الاتباع نمی دانند (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۱: ۲/۲۵۱) ولی باید دانست از نظر علم حقوق، این آراء، تفسیر های قضایی یک مرجع عالی و رسمی مقررات ثبت هستند و در واقع، حکم قانون را بیان می کنند و نظر فوق صحیح به نظر نمی رسد. در مواردی که رای هیات نظارت صادر شود، این رای را باید جزء منابع حقوق ثبت دانست. همان طور که هر گاه از هر یک از دو شعبه شورای عالی ثبت رایی

صادر شود، این رای باید در شمار منابع حقوق ثبت دانسته شود. خواه این رای شورای عالی ثبت، در مقام نقض رای هیات نظارت صادر شده باشد یا در مقام ایجاد وحدت رویه در موارد اختلاف آرای هیات نظارت (حمیتی واقف، ۱۳۸۴: ۱۹-۲۰). اهم وظایف شورای عالی ثبت بر اساس تبصره ۴ ماده ۲۵ اصلاحی قانون ثبت ۱۸ / ۱۰ / ۱۳۵۱ رسیدگی به اعتراضات نسبت به آراء هیات های نظارت موضوع بند ۷ ماده ۲۵ قانون ثبت خلاصه شده و در ارتباط با اشکالات و اشتباهاتی است که در طرز تنظیم اسناد و تطبیق مفاد آن ها با قوانین می باشد. به موجب ماده ۲۵ مکرر قانون ثبت املاک مصوب ۱۰ / ۷ / ۱۳۱۷ و اصلاحیه ۱۸ / ۱۰ / ۱۳۵۱، مرجع تجدید نظر نسبت به آراء هیات نظارت شورای عالی ثبت خواهد بود که دارای دو شعبه به شرح زیر است:

الف (شعبه مربوط املاک

ب (شعبه مربوط به اسناد

هر یک از شعب مذکور از سه نفر که از قضات دیوان عالی کشور به انتخاب وزیر دادگستری و مسئول قسمت املاک در شعبه املاک و مسئول قسمت اسناد در شعبه اسناد تشکیل می شود. به نظر می رسد در اهداف شورای عالی ثبت به طور خلاصه، می توان به موارد زیر اشاره کرد. رفع اشکال در طرز تنظیم اسناد و تطبیق مفاد آن ها با قوانین در دفاتر اسناد رسمی رفع اشتباه در تنظیم اسناد رسیدگی به اعتراضات اشخاص نسبت به نظریه رئیس ثبت در مورد تخافات و اشتباهات اجرایی ایجاد وحدت رویه در مواردی که آراء هیات های نظارت متناقض صادر شده باشد در مواردی که آراء هیات های نظارت خلاف قانون صادر شده باشد. به طور کلی مهمترین هدف شورای عالی ثبت در قسمت اسناد اعتبار بخشی به اسناد رسمی و حفظ حقوق متعاملین و رفع اختلافات و اشتباهات در اسناد تنظیمی و همچنین کاهش مراجعات به دادگستری است. بنابر این با توجه به اهمیت رای شورای عالی ثبت، می توان آن را از مهمترین منابع حقوق ثبت به شمار آورد.

بند سوم: دکترین

دکترین در منابع حقوق ثبت ایران اندک است و همان اندک هم به طور مستقل چاپ نشده است و به طور پراکنده در میان نوشته های حقوقدانان در کتاب ها و مجله های حقوقی دیده می شود و بیش تر آن ها مربوط به بیان مقررات ثبتی است و چنان که گفتیم با زبان به تحسین این مقررات گشوده اند و یا بحث درباره مفاد آن ها طفره رفته اند (حمیتی واقف، ۱۳۸۴: ۱۸-۱۹).

بند چهارم: عرف

عرف در لغت به معنی معرفت و شناسایی است و پس از آن به معنی چیزی که در ذهن شناخته شده و مانوس و مقبول خردمندان است، به کار رفته است. در اصطلاح فقها روش مستمر قومی است در گفتار و آن را عادت و تعامل نیز نامند. لارم نیست همه افراد یک قوم آن روش را داشته باشند تا عرف محقق شود بلکه کافی است که اغلب آنان دارای روش مزبور باشند و عرف به همین مقدار محقق می شود و در صورت اخیر آن را عرف غالب و در صورت نخست آن را عرف شایع می نامند. با وجود قانون عام یا خاص عرف حجت نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۱: ۴۴۷-۴۴۸). عرف در حقوق ثبت، نقش قابل ملاحظه ای در میان ندارد و دلیل آن هم، از یک سو، آمره بودن طبع مقررات ثبتی و از سوی دیگر، فقدان حکم عرف در موضوعات ثبتی است. در عوض، قانون و سایر مقررات ثبتی، برای موضوعات عرفی، تکلیف معین کرده اند. مثلاً ماده ۳۱ آیین نامه قانون ثبت می گوید: «دست رنج رعیتی و حق الویت و گاوبندی و غیره که در املاک معمول و بین رعایا خرید و فروش می شود از حقوق راجعه به عین املاک نبوده و قابل درخواست ثبت نیست و صدور سند مالکیت به نام مالک هم تغییری در وضع مزبور در هر جا که معمول است نمی دهد». گفته شد که عرف را به عنوان یکی از منابع حقوق باید شناخت، اما اینکه تا چه میزان می توان از این منبع استفاده کرد و در چه مواردی مجاز به استفاده از آن می باشیم نیازمند به توضیح و تفسیر است. در راستای مفهوم و تعریف عرف باید گفت عرف واژه ای عربی است که دارای ریشه های یکسان با واژه های متعارف، عارف، معرفت، معروف و عرفان و نزدیک به هم هستند. عرف در قرآن دو بار به کار رفته یک بار در سوره مبارکه اعراف، آیه شریفه ۱۹۹ که در معنای امر نیکو و پسندیده و دیگری در سوره

مبارکه مرسلات آیه شریفه یک که معنی پیاپی آمده است (سلجوقی، ۱۳۴۷: ۵۸). مفسران قران کریم معانی عرف را بیان کرده اند، از جمله علامه طباطبایی در تفسیر المیزان که در تفسیر و معنای این واژه می نویسد:

«وقوله: (و امر بالعرف) و العرف هو ما يعرفه العقلاء المجتمع من السنن و السیر الجميله الجاریه بینهم بخلاف ما ینکره العقل الاجتماعی من الاعمال الناده الشاذه» (علامه طباطبایی، ۱۳۷۶: ۳۸۰/۸). معنای اصطلاحی عرف نیز چندان از معنای لغوی آن دور نمانده است. هر چند علمای حقوق تعبیر کمابیش مختلفی از نظر کاربرد در این خصوص بیان کرده اند ولی در مجموع می توان این گونه تعریف کرد که عرف عمل و روش یا سلسله اعمال و روش هایی است که به تدریج در طول زمان بر اثر تکرار خود به خود و بدون دخالت قوه قانون گذاری در اثر حوایج اجتماعی میان همه افراد جامعه یا گروهی از آنها به عنوان قاعده الزام آور در تنظیم روابط حقوقی بین افراد اجتماع مقبول و مرسوم شده است (زمانی، ۱۳۹۰: ۵). عرف در میان هر یک از دانش ها دارای تعاریف مختص به خود است. در جامعه شناسی، لغت، فقه، اصول حقوق جایگاه اصطلاحی خود را دارد. این واژه زاده اراده قانون گذار و یا شرع مقدس نیست. بلکه اصطلاح عرف خود پدید آمده از عرف است. با این همه اگر در تعریف عرف گفته می شود که منظور حسن رفتار و نیکویی است در مقابل منکر، منظور حسن یا قبح ذاتی آن فعل نیست، بلکه جنبه عقلانی، مقبولیت و پذیرش در میان توده افراد جامعه مدنظر می باشد. در پاره ای تعاریف عرف، واژه عقل مشاهده می شود که این کار بیانگر دخالت عقل در تکوین پدیده عرف و نیز پذیرش ویژگی عقلانی بودن عرف از سوی اینان می باشد. «در فقه معمولاً در مواردی که انس و روش جامعه بر اثبات حکمی مورد استناد قرار می گیرد؛ آن را بنای عقلا می نامند. و در مواردی که انس و روش مزبور برای اثبات امر موضوعی مانند تعیین معانی کلمات قرارداد و لوازم و توابع مورد معامله و غیره مورد استناد قرار می گیرد را عرف می گویند» (شهیدی، ۱۳۸۱: ۳۳۵-۳۳۶). از عرف تعاریف زیادی شده است ولی در اینجا منظور عرف به عنوان منبعی از حقوق مدنظر ما است. عرف «قاعده ای است که به تدریج و خود به خود میان همه مردم یا گروهی از آنان به عنوان منبعی از حقوق بیان شده است. عرف در ادبیات حقوقی به دو معنی به کار می رود؛ یکی به عنوان منبعی از حقوق شامل تمام حقوق حاصل از رویدادهای اجتماعی که درمقابل قانون قرار می گیرد و بر اثر تکرار و کاربرد در عالم حقوق شکل قاعده عرفی در آمده اند. این معنی

عرف شامل تمام منابع دیگر حقوق مانند رویه قضایی و قواعد ناشی از اندیشه های حقوقی و عادت و رسوم تجاری نیز می شود. در تعریف این نوع عرف می توان گفت: «قواعد حقوقی است که بدون دخالت نهاد قانون گذاری و رعایت تشریفات قانون اساسی، به خودی خود از وجدان عمومی ناشی شده است.» (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۲۷۹/۲). معنای دیگر عرف، «عرف حقوقی» است که در برابر حقوق مدون و نوشته به کار می رود. در برخی کشورها به خصوص نظام کامن لا این گونه عرف رواج فراوانی دارد و به عقیده برخی از حقوق دانان در این گونه کشورها اراده ملت به طور مستقیم قواعد حقوقی را به وجود می آورد که همان عرف در کنار سایر منابع حقوق به شمار می رود (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۲۷۹/۲). برخی عرف را از نظر شمول و دایره نفوذ و رعایت، به عرف و عادت مسلم و غیر مسلم تقسیم کرده اند. عرف و عادتی که در نتیجه تکرار موجب انس مفرط جامعه شده به گونه ای که عمل برخلاف آن ناپسند جلوه کرده و احساسات جامعه را جریحه دار می کند، عرف و عادت مسلم گفته می شود. این گونه عرف و عادت اغلب ریشه مذهبی دارد و قانون نیز به آن احترام گذاشته و رعایت می کند. عرفی که به این حد از درجه تاثیر نرسیده باشد مسلم نیست (امامی، ۱۳۷۶: ۱۴۳). لازم نیست تمام افراد جامعه یا گروه به امری انس پیدا کرده باشند بلکه انس اکثریت جامعه یا آن گروه نیز می تواند تشکیل دهنده عرف باشد (شهیدی، ۱۳۸۱: ۳۰۱). تاریخچه عرف روشن است که عرف پیش از پیدایش قانون و قانون گذاری و نیز پیش از پدیدار شدن فواید حقوقی بر جامعه بشری حاکم بوده است و حقوق در اصل و منشا خود از عرف و رسوم مردم پدید آمده است. انسانها به جهت نیازهای زندگی گروهی و اجتماعی خود حدود و مقرراتی را که تامین کننده این نیازها است به وجود می آورند. رعایت و احترام به این قواعد و مقررات برای فرد فرد جامعه ضروری و لازم بوده به گونه ای که سرپیچی از آنها را جایز نمی شمارند. این حدود و مقررات بر اثر گذشت زمان به تدریج ضمانت اجرایی یافته و به صورت قواعد عرفی پدیدار می شدند. در همه نظامهای حقوقی چه دینی و چه غیر دینی عرف کمابیش به عنوان یک منبع مستقل از ارزش و اهمیت برخوردار است. عرف و عادت، نخستین منبع و قدیمی ترین پدیده حقوقی است که اندک اندک در وجدان حقوقی مردم جایگزین گردیده و بعدها به عنوان یک قاعده حقوقی و قانون جلوه گر شده است. در اعصار کهن و در جوامع بدوی عرف منبع منحصر حقوق بوده است (علوی، ۱۳۸۳: ۲۰۷-۲۱۱). در حقوق روم نیز عرف از پایه های اساسی نظام حقوقی و مبنای قانون گذاری به شمار می رفت و

زمان مدیدی روابط حقوقی بر اساس عرف و عادت استوار بوده و برای نخستین بار قبل از میلاد با مطالعه عرف‌های مناطق مجاور الواح دوازده گانه به صورت قانون فراهم گردید. «روستی نین» امپراتور روم نیز برای وحدت دادن به قوانین اقوام تابع و مستعمراتش مجموعه‌های قانونی مبتنی بر عرف و عادت تدوین کرد و هیات‌هایی را در سال ۵۲۸ میلادی به این کار واداشت. لذا در نزد ایشان «قانون نامدون» آن بود که در نزد عرف پسندیده شناخته می‌شد. در فرانسه تا هنگام ناپلئون این عرف و عادت بود که پایه قانون را تشکیل می‌داد و پس از آن نیز همواره در امور بازرگانی و معاملات به کار می‌رفت. قانون مدنی فرانسه که به کد ناپلئون موسوم گذشت برگرفته از حقوق رم و عرف و ژرمن بود. امروزه عرف دومین منبع حقوق و مهم‌ترین مکمل و مفسر قانون است عرف در انگلستان و آمریکا از دلایل قانون گذاری به شمار می‌رود به گونه‌ای که نادیده گرفتن آن را جایز نمی‌دانند. در حقوق آلمان، سوئیس و فرانسه عرف از منابع حقوق و ارزشی معادل قوانین تفسیری را دارا است. در عصر جاهلیت و پیش از اسلام نیز عرف و عادت پایه همه مظاهر زندگی عرب بود و عرب نه در دین و نه در اخلاق و بازرگانی و معاملات هیچ گونه قانون مدونی نداشت و تنها پس از اسلام بود که نصوص قرآن و سنت پایه گذاری گردید اگر چه پس از این هنگام عرف و عادت اهمیت پیشین خود را از دست داد لیکن از طرق گوناگون به قانون گذاری اسلام راه یافت (زمانی، ۱۳۹۰: ۶۷). حقوق اسلامی در برابر عرف همان روشی را دارد که حقوق کشورهای غربی در برابر شرط داوری یا در برابر اختیاراتی که زمینه سازش یا استناد به انصاف در پاره‌ای موارد ممکن است برای قاضی در نظر گرفته شود، به کار می‌برد. سنت تقریری رسول اکرم (ص) در بسیاری موارد خود تصویب و امضای عرف و عادت عرب بود که به احکام امضائی معروفند و این امر یعنی تایید و تنفیذ عرف و عادات پیشین اعراب جاهلیت از جانب آن حضرت موجوبات تثبیت عرف را در سنن اسلام فراهم کرد و جایگاه خود را در شریعت اسلام حفظ نمود.

بخش دوم: فلسفه وجودی عرف و عادت

قواعد عرف و عادت چه در متون قوانین و چه در خارج از آنها در جامعه وجود دارد. علت وجود قواعد عرف در گذشته دور واضح است و احتیاجی به توضیح ندارد زیرا در آن زمان مردم جز همین قواعد عرفی به قواعد دیگری برای گذراندن امور زندگی و مناسبات اجتماعی خود

دسترسی نداشتند. قواعد مذهبی نیز با آنکه پیدایش انسان است در بسیاری از جوامع راه پیدا نکرده بود اما درمورد ضرورت وجود عرف و عادت و سایر دوران زندگی اجتماعی بشر در حال حاضر که قواعد مذهبی و قواعد ناشی از قوانین و مصوبات مجالس قانون گذاری پیوسته در حال توسعه و افزایش است علت دیگری وجود دارد و آن این است که مناسبات و روابط اجتماعی در جوامع بشری همواره در حال گسترش و ازدیاد بوده و پیوسته نیز بر تنوعات آن افزوده می شود در حال حاضر که ما شاهد آن هستیم توسعه و پیشرفت روابط اجتماعی به جای رسیده که بررسی و شمارش آنها کاری دشوار است به طوری که این همه مجموعه قوانین و آیین نامه ها که سالیانه به آنها نیز اضافه می شود برای حل و فصل تمام مسائل و روابط اجتماعی کافی نیست و باز هم بسیاری از موارد و مسائل حقوقی وجود دارد که حکم قانون شامل آنها نمی شود و به اصطلاح قانون در باره آنها ساکت است. علت وجود عرف و عادت در این گونه موارد به جهت تعیین تکلیف است؛ به عبارت دیگر علت اساسی وجود عرف و عادت، توسعه روز افزون روابط اجتماعی از یک طرف و عدم کفایت مقررات و قواعد موجود (حقوق مدون) از طرف دیگر می باشد و نهایتاً اینکه وجود فرهنگ ها و آداب و رسوم مختلف در جای جای این مملکت و پابندی افراد منطقه وجود قواعد عرفی و عادت مربوط به اقشار مختلف را ضروری می نماید (زمانی، ۱۳۹۰: ۸). درباره ریشه الزام اجتماعی عرف و عقاید مختلفی بیان شده است. گروهی از نویسندگان رویه قضایی را مبنای این الزام می دانند ولی جامعه شناسان مایلند قدرت عرف را به تقلید از دیگران همراه با اعتقاد و جذب مقلدان منسوب کنند؛ به عقیده آنها سهم ابتکار در رفتارها اجتماعی اندک است و بیشتر ناشی تقلید عواملی مانند؛ راحت طلبی، ترس از آینده، عادت ناشی از تکرار، اعتقاد به نمونه های برتر اجتماعی (مانند پیامبران) است که به آن دامن می زند و اعتقاد به الزامی بودن را ایجاد می کند (کاتوزیان، ۱۳۸۱، ۲۸۲/۲). برخی اصول و مبادی کلی و زیربنای عرف های عقلانی را همانند قوانین شرعی و وضعی شامل؛ آزادی، حفظ نفوس و نوامیس و اموال مردم، احترام به عقاید، نفی ضرر و حرج، وفای به عهد، حفظ نظام کشور، مجازات مجرم، جبران خسارت، نفی خیانت و غش، احکام حرمت و اباحه، عدالت و مصلحت، دفع مفسده، فصل خصومت، سازش، مساوات و.... و همچنین اصولی که برآورنده نیازهای اساسی انسان ها و حافظ بقای فرد و جامعه بوده و شرع یا عقل و منطق سلیم آنها را پذیرفته و باور دارد، می دانند (فیض، ۱۳۸۷: ۱۰۷).

بخش سوم: وجوه افتراق عرف و عادت

عادت واژه ای است به معنای بازگشتن. «در دانش لغت هرگاه کاری در اثر تکرار چنان در طبع آدمی جایگزین و پذیرفته شود که انجام همواره و پی در پی آن آسان، خوشایند و در نتیجه ترک آن نیز دشوار و ناخوشایند گردد و به اصطلاح بر اثر تکرار جزء و طبیعت آدمی درآید، گویند در این کار عادات صورت بسته است. امروزه در زبان فارسی گاه از این واژه با عنوان خوی تعبیر آورده می شود. (گلباغی ماسوله، ۱۳۷۸: ۵۱). در تعریف عادت در حقوق نیز می توان گفت که عادت حالت روانی خاصی است که بر اثر ممارست و تکرار حاصل می شود. این حالت پس از حصول آن برای انجام کاری که عادت شده نیازی به اراده صریح ندارد و هرگاه شریطان فراهم شود، خود به خود و بر طبق سلیقه جریان می یابد.» (محمدی، ۱۳۷۳: ۲۴۱). گاه در برخی نوشته ها دیده می شود که عادت را در معنای کلی آن، روشی دانسته اند که «همه یا گروهی از مردم بدانخو گرفته و آن را شیوه خود ساخته اند.» (محمصائی، ۱۳۵۸: ۲۵۲). در برخی از مواد قانون مدنی از عرف و عادت در کنار یکدیگر استفاده شده است که میتوان به مواد ۲۲۵ و ۲۸۰ اشاره نمود. همچنین در بسیاری از آثار حقوقی نیز عرف و عادت با یکدیگر به کار برده شده اند، گویی که هر دو معرف یک مفهوم هستند (امامی، ۱۳۷۶: ۱۶۵/۴). اما اصطلاح عادت به گواهی کاربرد آن در فقه دارای معنایی متفاوت از عرف می باشد. از نظر برخی فقها، عادت اصطلاح برای امری است که بدون علاقه عقلی تکرار می شود و دامنه وسیع آن به گونه ای است که تمامی کردارها و گفتارهایی که بدون تلازم عقلی تکرار می شوند را در بر می گیرد، خواه این کردارها و گفتارها دارای جنبه فردی باشند و یا اجتماعی. اینان تکوین عادت را تنها نیازمند به دو عنصر تکرار و نبودن تلازم و علاقه عقلی تصور می نمایند (گلباغی ماسوله، ۱۳۷۸: ۵۲). البته دلیلی برای پذیرش و قید «عدم تلازم و علاقه عقلی» در تعریف عادت وجود ندارد، بدین صورت که گفته شود در عرف، قید تلازم و علاقه عقلی وجود دارد، اما در عادت نیست. چه بسا برخی عادات قراردادی به علت مفید و مناسب بودن به تدریج به عرف عام یا خاص تبدیل شوند. به نظرمی رسد در نظر گرفتن تفاوت میان عرف و عادت ضروری است، چراکه عرف انس ذهنی جامعه یا گروه خاص است، درحالی که عادت الزاما انس ذهن جامعه یا گروه نیست، بلکه ممکن است و این معنی بیشتر تبادر می کند که انس فردی یا عده ای باشد که صنف یا گروه خاصی را تشکیل نمی دهند. در معنای عرف ارتباط و وابستگی امر مانوس به جامعه یا

گروه خاصی مستتر است، درحالی که این ارتباط در معنای عادت نهفته نیست. به این ترتیب، هرچند ممکن است به انس جامعه یا گروه خاصی نیز عادت اطلاق شود، اما انتساب آن به فرد یا افراد معدود آشکارتر است (شهیدی، ۱۳۸۱: ۳۲۹). بنابراین می توان گفت که «عادت های قراردادی شروطی است که رعایت آنها در پاره ای از قراردادها چنان معمول شده است که دیگر نیازی به ذکر ندارد. در نظر عرف، هرگاه برخلاف این عادت ها تراضی نشود، معنی این سکوت احترام بدان ها است. بنابراین ایجاد عدالت قراردادی همانند عرف است، زیرا مانند عرف به تدریج در میان مردم معمول می شود و هیچ سازمان خاصی در وضع آن دخالت ندارد و اجرای آن در نظر دو طرف قرارداد الزامی نیست و هرگاه آنان مایل به اجرای عادتی نباشند بی هیچ مانعی می توانند برخلاف آن تراضی کنند، درحالی که یکی از عناصر تشکیل دهنده عرف این است که به اعتقاد مردم رعایت آن اجباری باشد و اشخاص به عنوان قاعده حقوقی آن را بپذیرند.» (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۴۱۵-۴۱۶). عادات قراردادی رسومات معمول و متداول بین طرفین قرارداد است که اولاً از نظر تعداد افرادی که بدان انس یافته اند به حداکثر افراد جامعه یا گروه خاصی نمی رسد، ثانیاً از جنبه عنصر روانی، یعنی اجباری و الزام آور بودن عرف می تواند یکی از وجوه ممیزه و فرق میان عرف و عدت قرار داده شود. لذا عادت دارای مفهومی مستقل از عرف است که می تواند از وسایل تفسیر قراردادی در کنار عرف به شمار آید. هرچند عرف و عادت در شیوه ایجاد یکسان بوده و هر دو محصول انس ذهنی افراد انسانی و تکرار می باشد، و هرچند مبنای اعتبار هر دوی آن ها اراده مشترک طرفین قرارداد بوده و در صورت توافق برخلاف آن ها، از روابط قراردادی حذف می شوند، اما دارای وجوه افتراقی به شرح ذیل می باشند:

نخست اینکه عرف واجد وصف شیوع و فراگیری است، اما عادت فاقد این وصف بوده و در بین افراد محدودی جاری است.

دوم اینکه یکی از عناصر عرف، عنصر معنوی است که براساس آن عرف دارای جنبه الزام آوری بوده و تابعین آن نوعی از الزام و اجبار را در رعایت آن احساس می کنند.

سوم اینکه اجرای قواعد عرف نیز مانند قانون وظیفه دادرس است و او می تواند قطع نظر از درخواست اصحاب دعوی نیز بدان استناد کند، اما عادت که به منظور تعبیر اراده دو طرف

قرارداد مورد استناد قرار می گیرد، باید از طرف اصحاب دعوی تقاضا و اثبات شود (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۴۱۵-۴۱۶).

همچنین قواعد عرف در برابر اشخاص ثالث نیز قابل استناد است، ولی اموری که مستند به تراضی ضمنی است، تنها برای دو طرف و قائم مقام قانونی آن ها ایجاد الزام میکند؛ چنان که اگر کسی در بانکی حساب جاری باز کند، بانکی که بر این قرارداد حاکم است در برابر دارنده چک نیز اعتبار دارد و او را نیز پای بند می نماید. اما رسم و عادت که هنوز قدرت عرف را نیافته و فقط از جهت تعبیر اراده دو طرف بین آن ها محترم است، در برابر دارنده چک که در قرارداد شرکت نداشته قابل استناد نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۱: ۱۱۳).

بخش چهارم: رابطه عرف و قانون

تفاوت اصلی عرف و قانون در مقام واضح آن است. واضح قانون یک نظام هماهنگ و منسجم و بعضاً مقدسی است به نام پارلمان که صلاحیت انجام این کار را دارد. تفاوت دیگر میان این دو این است که قانون مدون است و به صورت مجموعه ای منظم ظاهر می شود و تحت قاعده در می آید، بنابر این برای آینده مقرر می شود و به طور عام می توانیم بگوییم تغییر ناپذیر است و جز با قانونی دیگر لغو شدنی نیست و از آن رو که قانون ناشی از کل هیئت اجتماع است دارای قدرتی است فوق هر گونه مقررات دیگری که مقام دیگری وضع می کند. در واقع قانون همانند عرف چیزی جز تبلور وجدان قضائی نیست. در هر دو مورد حیات حقوقی جامعه به تبعیت از فرمول های با سنت های معین و مشخص به مسیر خود ادامه می دهد که می توان این حیات حقوقی را در مقابل ناتوانی قوانین قرار داد. درست است که عرف را از نظر ماهوی باید یکی از منابع مهم حقوق بشمار آورد ولی قدرت آن هیچگاه با قانون برابر نیست و دادرس نیز وقتی می تواند به آن استناد کند که قانون مجاز شناخته باشد و هیچ قانونی اقتدار فسخ قانون را به عرف نمی دهد. گاهی اوقات عرف بر قانون ترجیح دارد. شاید گفته شود در حقوق ما عرف نمی تواند هیچ گاه با قدرت قانون معارضه کند و روح قانون نیز مانند متن آن در برابر عرف محترم است و باید در هر حال بر آن مقدم داشته شود ولی این استدلال چنان قوی نیست و برای اثبات ادعا کافی به نظر نمی رسد زیرا آنچه به وسیله قانون گذار به صراحت بیان شده به یقین ناشی از اراده اوست، ولی حکمی را که دادرس از گفتار او اثبات می کند به این درجه از قوت نیست و انتساب

آن به قانون گذار جز به ظن قوی و گاه با احتمال امکان ندارد (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۲). به اضافه دادرس هر اندازه که پایبند اراده قانون گذار باشد خواه و نخواه در این تلاش فکری تحت تاثیر اخلاق و مذهب و عادات و رسوم خود قرار می گیرد و حمکی که او در سایه این عوامل اجتماعی و درونی استنباط می کند، نمی تواند به یقین نظر قوه مقننه دانست و در هر حال بر عرف مقدم داشت. در رابطه قانون و عرف سه نوع عرف قابل تشخیص است.

۱. مواردی که قانون به عرف ارجاع نماید. مثل موارد زیادی که در قانون مدنی به صراحت به عرف رجوع می کند و حکم قانون کلی است.

۲. بعضی از عرف ها بدون آنکه قانون به آن ارجاع داشته باشد دخالت می کنند که در روابط تجاری چنین عرف هایی زیاد است.

۳. عرف برخلاف قانون را نمی توان تبعیت کرد. قانونی که خلاف عرف وضع شده باشد عرف را از اثر می اندازد اما عکس آن ممکن نیست. قانون منبع فوق عرف است و با عرف نمی شود قانون را متوقف ساخت (مدنی، ۱۳۷۰: ۲۰۲).

عدالت قضایی را می توان به معنی احقاق حق اصحاب دعوی تا حدودی که قانون تعیین نموده دانست ولی گاهی اوقات عدالت همراه با انصاف به کار برده می شود که برای جایگاه انصاف در حقوق کنونی، تعریفی نشده و نقشی را در تحقق عدالت نیز ایفا نمی کند. از آنجا که عرف و عادت جایگاهی تقریباً همسان با قانون دارند لذا تا حد قانون می توان در تامین عدالت قضایی میسر باشد البته حوزه عمل عرف و عادت به اندازه قانون نیست و این حوزه عمل در موارد مختلف نیز متفاوت است. مثلاً در مورد مباحث و موضوعات عقد بیع در حدود دوازده مورد به عرف رجوع شده است. از جمله در تعیین مقدار مبیع، وجود شرط یا موعدی برای تسلیم مبیع یا امن، در مورد کیفیت و محل تسلیم مبیع و.... که با توجه به موارد فوق، اهمیت مقام عرف و عادت در رسیدگی قضایی که موضوع آن عقد بیع یا یکی از متفرعات آن که به عرف رجوع شده باشد به خوبی معلوم می شود و یا در مورد عقد و کالت در سه مورد حدود اختیارات و کیل، موارد تقصیر و حق الوکاله او به عرف رجوع شده است در مجموع چنانچه به قانون مدنی مراجعه شود مورد زیادی به تصریح به عرف و عادت ارجاع شده که اهمیت عرف و عادت را در تامین

عدالت قضایی و احقاق حق اصحاب دعوی روشن خواهد کرد. نکته قابل توجه داشتن علم و آگاهی کافی دادرس درباره عرف و عادت و شناسایی و تطبیق مصادیق با مواردی که قانون تلویحا و یا صراحتا برای عرف و عادت ارزش قائل بوده و استخراج حکم قضایا است. بدیهی است چنان چه مرجع قضایی به نام آنچه که عرف و عادت بدان حکم نموده آگاهی داشته باشد نتیجه رسیدگی می تواند متضمن احقاق حق کامل باشد والا فلا. عرف و عادت که در قوانین کشور بدان ها اشاره شده در هیچ مجموعه ای مدون نشده و بدین لحاظ قاضی رسیدگی کننده نمی تواند در موارد لزوم برای پیدا کردن عرف و عادت مربوط به دو عقد یا قرارداد یا سایر موضوعات مبتلا به حقوقی به منابع مورد نظر رجوع کند. بنابر این دسترسی قضایی رسیدگی کننده بستگی به بصیرت و آشنایی وی به مسایل و قواعد معمول در بطن اجتماعی که در آن زندگی می کند که لازم است قاضی جامعه خود را حیث کلیه قواعد اجتماعی از جمله عرف و عادت حاکم بر آن بشناسد لذا شناسایی جامعه برای قاضی یک تکلیف محسوب می شود (مدنی، ۱۳۷۰: ۲۰۵).

بخش پنجم: اقسام عرف

عرف را از جهات متعدد تقسیم کرده اند: ۱- عرف لفظی و عرف عملی ۲- عرف خاص و عرف عام ۳- عرف صحیح و عرف فاسد ۴- عرف تکمیلی و عرف امری ۵- عرف کتبی و عرف شفاهی عرف خاص نیز تقسیماتی دارد:

۱. عرف خاص صنفی ۲- عرف خاص زمانی ۳- عرف خاص مکانی ۴. عرف شارع و عرف متشرعه که هر دو از اقسام عرف خاص اند. معمول و متعارف زمان پیغمبر را عرف شارع می گویند. و منظور از عرف متشرعه متعارف بعد از این دوره است (محمدی، ۱۳۷۳: ۲۵۲). عرف عام در میان همه علمای حقوق دانان به یک معنی تعریف نشده است. عرف عام عرفی است که اکثر مردم یا عموم در ایجاد آن شرکت دارند. چیزی که سیره و بنای عقلا نیز آن را مورد تایید قرار می دهد. عرف صحیح و عرف فاسد از تقسیمات دیگر عرف است. سید محمد تقی حکیم (ره) در تعریف عرف صحیح می گوید؛ عرف صحیح راه و روشی است که در میان مردم و در نفوس آنان در پرتو راهنمایی عقل و اندیشه استقرار پیدا می کند و رایج می گردد و طبایع مردم آن را می پذیرند و هرگاه با قانون شرعی مخالفتی نداشته باشد معتبر است. مثلا شیرها

دادن در ازدواج یا هدایا و تحفه و کادو که در خواستگاری برای دختر خواستگاری شده می‌فرستند که جزو مهریه به حساب نمی‌آیند و نیز بیع معاطات و عقود جدیدی که ربوی نباشند (فیض، ۱۳۸۷: ۱۰۱).

عرف فاسد عرفی است که میان عموم یا گروه کثیری از مردم متداول است ولی با شرع مخالف است. در یک تقسیم‌بندی عرف را به دو نوع امری و تکمیلی تقسیم کرده‌اند. عرف زمانی امری و الزام‌آور است که خلاف آن نتوان تراضی نمود و یک عادت تخلف‌ناپذیر است. نوعی دیگر از عرف وجهه تکمیلی دارد این گونه عرف‌ها در صورتی اجرا می‌شوند اشخاص ذینفع توافق بر طرد آن نکنند و دارای ارزشی همسان با قوانین تکمیلی می‌باشند. بسیاری از عرف‌ها در تجارت و صنعت این چنین هستند. بعضی از عرف‌ها جنبه محلی و منطقه‌ای دارند مخصوصاً در کشورهای فدرال این گونه عرف‌ها وجود دارند (سلجوقی، ۱۳۴۷: ۱۰۵). نکته‌ای که لازم به ذکر است امکان انطباق عرف با شرایط و اوضاع و احوال جدید است البته این توافق چندان محسوس نیست و پایه پای تحولات اجتماعی در حال تغییر است. عرف ممکن است مدون، کتبی یا شفاهی باشد. در این گونه موارد استناد به عرف و اثبات وجودشان آسان‌تر خواهد بود. به این ترتیب در عرف دو عنصر قابل شناسایی است: یکی عنصر مادی یعنی عادت‌هایی که برای مدتی طولانی بین همه یا اکثریتی از مردم یک محل رواج دارد و دیگری عنصر معنوی یعنی رعایت کنندگان نوعی الزام را در وجود آن احساس می‌کنند.

بخش ششم: حجیت عرف

پس از بیان مفهوم عرف و ذکر اقسام آن لازم است به حجیت آن پرداخته شود.

بند اول: مشروعیت استناد به عرف

در بحث حجیت عرف اختلاف وجود دارد علمای عامه آن را حجت می‌دانند در حال فقه‌های امامیه حجیت آن را محدود به مواردی نظیر تفسیر موضوع و بیان اراده طرفین معامله می‌نمایند و در اثبات احکام برای آن حجیتی قائل نیستند. آنها عرف عملی را در اعداد عدله استنباط احکام به حساب نمی‌آورند و مواردی را که علمای عامه به عرف استناد کرده‌اند فقهای امامیه با دلیل

دیگر اثبات می کنند (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۴). عرف به طور مطلق و مستقل از اعتبار برخوردار نیست، بلکه دارای قیودی است که عبارتند از:

الف) در تعیین و تشخیص موضوعات احکام به جز مصطلحات خاص شرع، از عرف گرفته می شود. ب) برخی از قواعدی که در عرف معمول است، با شرایطی چند می توانند منبعی برای حقوق اسلام به شمار آیند:

۱. قواعد عرفی در حضور شارع مقدس و در مرئی و منظر او قرار گرفته باشند.
 ۲. در صورتی که شارع مخالف آن قواعد عرفی باشد، بتواند اظهار مخالفت کند.
 ۳. در صورتی که شارع آن قواعد عرفی را امضا نماید و یا حداقل با آن مخالفت نکرده باشد.
- ارزش و اعتبار عرف تا زمانی است که با نص فقهی معارض نباشد. نظر غالب فقها بر این است که نص اقوی از عرف است؛ «لان النص اقوی من العرف». «قاعده فقهی» اذا تعارض العرف و النص يعتبر النص از دلایل حجت این امر یعنی حاکمیت بر عرف معارض است (گلباغی ماسوله، ۱۳۷۸: ۲۶۶-۲۶۸). بعضی اینگونه بیان کرده اند که چنان چه اساس و مبنای نص، عرف باشد، در مقام تعارض، عرف و عادت معتبر است و به هر حال عرف و عادت مصدر بیرونی برای قانون گذاری اسلام است و هرگونه عرفی که موافق با ادله معتبر اصولی باشد، ماخذ قانونی است و هر عرفی که خلاف روح شریعت و حکمت و نص آن باشد مردود است، مانند منع زن از ارث بردن، سوگند خوردن برای طلاق زن و.... (تاجمیری، ۱۳۷۷: ۳۹). همچنین فقها معتقدند که در اثبات حکم شرعی عادت عمومی یا خصوصی را می توان داور قرار داد. به عبارت دیگر، عادت طریقی است برای اثبات حکم شرعی و اعتبار عادت در اموری است که نصی در آن وجود ندارد. هرچند بعضی از حقوق دانان عرف و عادت را به طور جداگانه بررسی می کنند ولی این دو در معنی یکسان هستند. اعتبار عرف و عادت در فقه در مسائل زیادی است که قابل شمارش نیست من جمله؛ سن بلوغ، توالی در ایجاب و قبول، تعیین مبیع، احراز حرز در مال مسروقه، استیلا و تصرف در غصب و قبض و اقباض و... (محقق داماد، ۱۳۸۷: ۲/۱۲۳). دلیل تحکیم عادت در امور شرعی اجماع فقیهان و مبتنی بر رویه های قضایی اسلام است و حدیث: «هرچه را که مسلمانان نیک انگارند، در پیشگاه خدا نیز نیک و پسندیده است و هرچه را بد انگارند در

پیشگاه خدا نیز بد است» از دلایل حجت قاعده عرف و عادت می‌باشد (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۱). بنابراین عادت و عرف برای تعیین موضوع به کار می‌رود و نه حکم، مثلاً در باب اجازه اگر عرف بلد این باشد که اجیر کالا را تا در خانه مستاجر حمل نماید، برای مستاجر حقی نیست که مطالبه نماید، اجیر متاع را به داخل خانه حمل کند ولی چنانچه عرف عکس این ترتیب باشد برای وی حق مطالبه است هرچند در عقد شرط نشده باشد. لذا گفته می‌شود که عادت قرینه ای است که به جای لفظ قرار می‌گیرد (تاجمیری، ۱۳۷۷: ۱۳۲).

بند دوم: اعتبار عرف

در حکومت هایی که مرجع قانون قانونگذاری (پارلمان) وجود دارد قواعدی که وضع می‌شود و عنوان قانون مدون و جنبه الزامی دارند محل اعمال حق است، بنابراین حق از طرف عموم به مرجع پارلمانی واگذار شده و نمی‌توانند قاعده حقوقی ایجاد کنند که مخالفت صریحی با آن داشته باشد. البته می‌بایست بین قوانین امری و تکمیلی تمایز قائل شد بدین مفهوم که تراضی برخلاف قواعد امری نافذ نیست و بی اثر است ولی برخلاف قوانین تکمیلی می‌توان تراضی کرد. پس عرف و قلمرو آن را خود قانون در پاره ای موارد مشخص کرده است یعنی عرف تنها درجایی معتبر است که قانون استناد به آن را مجاز شمرده است و در این مورد نیز عادت مورد نظر بعنوان قانون ضمنی اعتبار دارد و تمام اقتدار خود را از تصویب قوه مقننه می‌گیرد. اقتدار عرف همانند قانون ناشی از وجدان عمومی است با این وصف که قانون به طور غیر مستقیم منبع الهام می‌گیرد و عرف محصول مستقیم وجدان عمومی است. عرف و عاداتی که بین مردم مرسوم می‌شود و اعتقادی که اشخاص به اجباری بودن قواعد آن پیدا می‌کنند نشانه حقوق عرفی است که از وجدان عمومی سرچشمه گرفته و در اجتماع وجود دارد. مبنای واقعی عرف را باید ضرورت های زندگی اجتماعی و خواسته های طبیعی انسان دانست. مردم برای حفظ منافع خود نیازمند امنیت و ثبات و برابری در مقابل قانون هستند و برای رفع این احتیاج می‌کوشند مقررات ثابتی را از بین خود مرسوم سازند. وقتی عاداتی ضامن حفظ منافع عمومی باشد و خود به خود با خواسته های آنان به وجود آید، ثبات و دوام بیشتری می‌باید و به جایی می‌رسد که همه خود را پایبند به آن می‌بینند (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۵۴). در این رابطه که اقتدار عرف در قیاس با قانون در چه حدی است و آیا توانایی مقابله و برابری با قانون در عرف وجود دارد یا خیر یکی از

نویسندگان حقوقی چنین عقیده دارد که: «باید بین قوانین امری و تکمیلی تفاوت گذارد. در صورتی که عرف با روح قوانین تکمیلی منافات داشته باشد، بی گمان حکم عرف مقدم است. زیرا برای تعبیر اراده طرفین قرار داد، عادات و رسوم آنها از قانون صالح تر است و سکوت دوطرف ظاهر در این است که خواسته اند حکم عرف را محترم شمارند و خواسته آنها بر قواعد تکمیلی قانون برتری دارد (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۵). ولی در مورد قوانین امری یکی از دلایل ترجیح، ملاحظه شد وضوح و مسلم بودن آنها است: بدین ترتیب که باید روح قانون و عرف مقایسه شود و روشن ترین و مسلم ترین آنها مبنای تعبیر قرار گیرد. در جایی که مقصود قانون گذار چنان روشن است که تردید در آن نمی توان کرد، قاعده استنباط شده در حکم قانون است و هیچ گاه عرف نمی تواند با آن برابری کند. ایشان همچنین عقیده دارند در جایی که حکم استنباط شده مفهوم مخالف قانونی با قیاس مستنبط العله باشد، همین که وجدان دادرس درباره استنباط حکم از قانون اقتناع شود، باید حکم را بر عرف مقدم دارد. و با این وجود نمی توان ادعا کرد که همیشه روح قانون بر عرف حکومت می کند. پس مبنای عرف و اعتبار آن ضرورت های زندگی اجتماعی و خاست های طبیعی انسان است ولی با این همه در نظام حقوقی نفوذ آن محدود به قوانین شده است. عرفی قابل اجرا است که با هنجارهای اجتماعی در تضاد نباشد و در نظامهای مذهبی که حقوق آنها ریشه دینی قوی دارد رعایت شرع لازم و ضروری است. عرف نامشروع را هیچ نظامی نمی پذیرد که البته منظور از شرع نظام عمومی و اخلاق حسنه است و هر جا مخالفتی مد نظر باشد منظور این است که اگر عرف ایجاد شده در محل یا گروه خاص با نظم عمومی و اخلاق حسنه منافات داشته باشد اعتبار ندارد. زیرا ضرورت های عالی تر زندگی اجتماعی به حکم عقل بر نیازهای پست تر رجحان دارد و مانع نفوذ آنها می شود (علوی، ۱۳۸۳: ۲۱۷). گفته شد که در تعارض میان عرف و قانون امری بی گمان باید حکم قانون را مقدم شمرد، خواه حکم قانون موخر از عرف باشد و اجرای آن را ممنوع دارد یا، مقدم که مانع تبدیل عادت به قاعده حقوقی می شود.

مواردی که افراد اراده خود را بر اساس عرف در قراردادها حکم می کند در ماده ۹۷۵ ق. م. محدود شده و با محترم شمردن اصل حاکمیت اراده در صورت مخالفت با نظم عمومی و اخلاق حسنه و یا جریحه دار کردن احساسات جامعه از اجرای آنها جلوگیری می نماید هر چند اجرای قراردادها اصولاً مجاز باشد. ماده ۹۷۵ ق. م. بدین نسق بیان شده است « محکمه نمی تواند قوانین

خارجی و یا قراردادهای خصوصی را که برخلاف اخلاق حسنه بوده و یا به واسطه جریحه دار کردن احساسات جامعه یا به علت دیگری مخالفت با نظم عمومی محسوب می شود به موقع اجرا گذارد اگر چه اجرا قوانین (قراردادهای) مزبور اصولاً مجاز باشد». عرفی که مخالف ماده ۹۷۵ ق.م باشد در واقع با اراده قانون گذار مخالف است و عرف هیچ گاه قدرت نقض اصول قانون را ندارد. قدرت عرف درمقابل قوانین تکمیلی چهره دیگری دارد. معنی قوانین تکمیلی این است که هرگاه دو طرف عقد به طور صریح یا ضمنی برخلاف آنها تراضی کنند عرف حکومت دارد و این حکومت نتیجه تراضی طرفین است که با مفاد قانون نیز تعارضی ندارد. دلیل این امر نیز ماده ۲۲۴ ق.م است که هرگاه الفاظ و عبارتی در عقود به کار برده شود که مطابقت صریحی با قانون نداشته باشد بر اساس معانی عرفی به اراده آنها پی می بریم و همان عرف مورد نظر که به صورت اراده انشائی نمود پیدا کرده اجرا خواهد شد.

بخش هفتم: منشا الزام عرف و عادت

بحث درباره منشا نیروی الزام آور عرف دربرگیرنده اقتدار و مقبولیت عرف است و نه مشروعیت و یا ریشه های پیدایش و تحقق آن. درباره این که عرف نیروی الزام آور خود را از کجا بدست آورده است دیدگاه های گوناگون وجود دارد. براساس یک عقیده، عرف زمانی اعتبار دارد که قانون بدان تصریح کرده باشد، بدین معنی که با وجود مرجع قانون گذار، نمی توان برای حقوق مرجعی غیر از قانون تصور کرد، زیرا عرف حقوقی که از نظم و تربیت و استحکام و صراحت قانونی بی بهره است تنها هنگامی الزام آور خواهد بود که قانون گذار طی مصوبات خود آن را تصویب و به آن نیروی الزام آور قانون را اعطا کند. بنابر این قانون منشا نیروی الزام آور عرف است. این دیدگاه، عرفی را که خارج از انعکاس قانون باشد نامعتبر می داند در عین اینکه عرف های موجود متداول در جامعه که بسیاری از روابط حقوقی مردم بر اساس آن تنظیم می گردد از قدرت الزام آوری با منشا غیر قانونی برخوردارند (زمانی، ۱۳۹۰: ۲۰). نظر دیگر، الزام ناشی از اصول حقوقی است. اصول حقوقی به طور مستقیم قابل درک نیستند ولی با تجربه و تحلیل که بعضاً می توان بر منطق و انصاف نیز تکیه کند واقعیت پیدا می کنند. جوامع بشری ثبات و دوام خود را بر پایه همین اصول پایه ریزی کرده و در مناسبات خود آنها بهره می جویند و با توجه به منشا عرف که برخاسته از متن جامعه است ارتباط این دو روشن خواهد شد. لذا اعتبار عرف

حقوقی نیز وابسته به اصول بنیادی حقوقی است (تاجمیری، ۱۳۷۷: ۳۹). برخی منشا الزام عرف و عادت را احساس حقوقی مشترک می دانند. افرادی از جامعه که گاه با طیف معین و مشخص ولی غیر قابل احصاء و نامعلوم بنا به ضروریات اجتماعی و برای رفع نیازهای و تنظیم روابط حقوقی خود شیوه و طرز مخصوصی را برمی گزینند و رعایت آن را بر خود لازم می دانند که میتوان از آن به احساس مشترک حقوقی تعبیر کرد (سلطان احمدی، ۱۳۸۹: ۴۹). طرفداران نظریه طبیعت و نظم اشیاء و امور معتقدند که طبیعت خالص و ماهیت واقعی اشیاء و امور هست که تامین کننده نیازهای درونی و پاسخگوی خواسته های بشر به دلیل هماهنگی با خصوصیات درونی جامعه می باشد اینان پیروان مکتب حقوق طبیعی هستند. از نظر پیروان این نظریه برای شناخت نیروی الزام آور عرف باید به طبیعت خاص آن نفوذ کرد و ماهیت آن را به درستی شناخت و نشان داد که چگونه عرف به طور دائم، پاسخگوی ضرورت واقعی اجتماعی و در عین حال هماهنگ با غرایض و خصایص عمیق درونی بشر می باشد و به لحاظ شرایط وجودی خود همه منافعی را که از سازمان حقوقی انتظار می رود تامین می نماید (گلbaughی ماسوله، ۱۳۷۸: ۴۶). در مقابل نظرات فوق، برخی قائل به آناند که عرف فاقد نیروی الزام آور بوده و تنها ارزشی مانند قوانین دارد. پیروان این دیدگاه با ارایه این سخن که حقوق همواره الزام بخش نیست بلکه دارای مجوز و نیروی خاصی است که به آن ارزش می بخشد، فرض نیروی الزام آور برای عرف را مردود می داند و بر این باورند که باید عرف را تنها دارای ارزش دانست (سلطان احمدی، ۱۳۸۹: ۵۱). منشا نیروی الزام آور عرف را در حقوق اسلام با نظریه احساس حقوقی مشترک سازگارتر است. با توجه به آزادی و اختیاری که از سوی خداوند برای اداره امور زندگی اجتماعی به آدمی اهدا گردیده و نیز با توجه به ضرورت وجودی عرف که آدیان وجود آن را در راستای اجزای عدالت برای اداره جامعه لازم و ضروری دانسته اند نیروی الزام آور عرف از پذیرش و توافق همگانی جامعه نشأت یافته است (گلbaughی ماسوله، ۱۳۷۸: ۶۸). برخی عقیده دارند مجموع عوامل از جمله اصول حقوقی، قانون، ضرورت های زندگی اجتماعی، اعتقاد همگانی به الزام آور بودن عرف ها، ارزش بودن برخی عرف ها و طبیعت و نظر اشیاء و امور نیروی الزام آور عرف را تشکیل می دهد و هر کدام از این عوامل در نوع عرف اثر خود را دارند (سلجوقی، ۱۳۴۷: ۳۵).

نتیجه گیری

هدف از ثبت اسناد در یک بیان کلی، رسمیت و اعتبار بخشیدن و نتیجتاً استفاده از امتیازاتی است که قانون برای اسناد ثبت شده قائل گردیده است که در این راستا دفاتر اسناد رسمی ایجاد شده اند. برابر ماده ۱ قانون دفاتر اسناد رسمی، دفتر خانه دارای شخصیت حقوقی بوده و جزء اشخاص حقوقی حقوق عمومی تلقی می شود. البته شخصیت حقوقی دفتر خانه، شخصیت مستقلی نیست و دفتر خانه از استقلال حقوقی برخوردار نیست، بلکه دفتر خانه جزء نهاد های وابسته به قوه قضائیه تلقی می شود و مشروعیت خود را از نهاد متبوع خود تحصیل می نماید. نهاد های سردفتری از امور مهم دنیای امروز است که اهمیت و اعتبار آن بر هیچ کس پوشیده نیست. امنیت خاطری که مردم ما در طول سالیان متمادی به دفاتر اسناد رسمی از خود نشان داده اند، سند گویای اعتبار و اهمیت آن است. کم توجهی و یا بی توجهی به نقش مهم دفاتر اسناد رسمی در چرخش اقتصاد کشور و امنیت معاملات مردم، مضرات بزرگی برای کشور در راه رسیدن به قوه قضائیه مقتدر و کارآمد و نیز شرافت و سربلندی کشور تاثیر بیش تری خواهد داشت. از جمله منابع مورد استفاده در حقوق دفاتر اسناد رسمی، عرف است. تفاوت اصلی عرف و قانون در مقام واضع آن است. واضع قانون یک نظام هماهنگ و منسجم و بعضاً مقدسی است به نام پارلمان که صلاحیت انجام این کار را دارد. تفاوت دیگر میان این دو این است که قانون مدون است و به صورت مجموعه ای منظم ظاهر می شود و تحت قاعده در می آید، بنابر این برای آینده مقرر می شود و به طور عام می توانیم بگوئیم تغییر ناپذیر است و جز با قانونی دیگر لغو شدنی نیست و از آن رو که قانون ناشی از کل هیئت اجتماع است دارای قدرتی است فوق هر گونه مقررات دیگری که مقام دیگری وضع می کند. عرف تنها درجایی معتبر است که قانون استناد به آن را مجاز شمرده است و در این مورد نیز عادت مورد نظر به عنوان قانون ضمنی اعتبار دارد و تمام اقتدار خود را از تصویب قوه مقننه می گیرد. در مواردی که حکم صریحی در قانون وجود ندارد و مفاد آن مجمل است و دادرس از منابع معتبر اسلامی و فقهی و فتاوی نتواند حکم قضیه را بدست آورد، حق دارد از عرف و عادات مسلم برای تکمیل و رفع اجمال و تعارض قوانین استفاده کند. سردفتران در اجرای شرایط شکلی تنظیم اسناد مکلف به اجرای مفاد قانون بوده و در صورت عدم رعایت آن، سند تنظیمی فاقد اعتبار می باشد. اما ممکن است در برخی موارد قانونگذار ساکت بوده و حکمی را بیان ننماید. در این صورت چنین پیشنهاد شده است که وی عرف و

عادات واقع در جامعه را جایگزین قانون نماید و به تعبیر دیگر از منطقه الفراغ استفاده کند، در حالی که این مسئله صحیح نیست، چراکه از آنچه گفته شد می توان چنین نتیجه گرفت که تنها مرجع صالح برای استفاده از نظریه منطقه الفراغ، حاکم و حکومت است و نهاد قانونگذاری می تواند از این امتیاز بهره برد نه نماینده او. لذا در صورتی که در مسئله ای ثبتي نیازمند به تغییرات و اعمال عرف یا عادتى خاص هستیم لازم است از طریق قانونگذاری صورت پذیرد و نه شخص سردفتر. کافی برخوردارند، مع الوصف در هنگام تنظیم چنین اسنادی به لحاظ دگرگونی شرایط اجتماعى و اقتصادى و بعضاً تغییر قواعد و مقررات همیشه نمی توان کلیه اوضاع و احوال را پیش بینی نمود و برای آنها راه حلی اندیشید لیکن می توان با توسل به «قاعده تفسیر» مقدار قابل توجهی از ابهاماتی را که در این موارد پدید می آیند از میان برد، و به کمک آن، نکات مبهمی را که در یک عبارت و یا یک سند وجود دارد روشن ساخت و معنی صحیح و واقعی آن را آشکار نمود. اما لازم است نحوه استفاده از تفسیر و حیطه اختیارات سردفتر مشخص گردد.

منابع و مأخذ

۱. الماسی، نجادعلی، تعارض قوانین، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۸۸
۲. امامی، حسن، حقوق مدنی، چاپ نهم، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۲ آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، چاپ نهم، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰
۳. آدابی، حمیدرضا، مسئولیت کیفری سردفتران اسناد رسمی در حقوق ایران و فرانسه، چ اول، تهران: جنگل، ۱۳۸۹ آل داوود، سید علی، نگاهی به پیشینه ثبت اسناد در ایران، چ اول، تهران: انتشارات نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۱ تاجمیری، میر تیمور، فرهنگ عبارات و اشارات حقوقی، چ اول، تهران: نشر آفرینه، ۱۳۷۷ تفکریان، محمود، شناخت دفاتر اسناد رسمی، چ سوم، تهران: انتشارات نگاه بینه، ۱۳۸۷ جعفری لنگرودی، محمد جعفر، تاثیر اراده در قانون مدنی، تهران: گنج دانش، ۱۳۷۷ جعفری لنگرودی، محمد جعفر، حقوق ثبت، ج اول، چ سوم، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۷
۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران: کتابخانه گنج دانش، چاپ هفتم، ۱۳۷۶ حمیتی واقف، احمد علی، حقوق ثبت، چ دوم، تهران: حقوقدان، ۱۳۸۴ ذهنی تهرانی، سید جواد، تشریح المقاصد (شرح فارسی بر رسائل)، جلد دوم، قم: آل البیت، ۱۴۱۸ رازانی، بهمن، حقوق ثبت، چ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۷۹
۵. زمانی، محمود، عرفو عادت در نظم حقوقی ایران، چ اول، تهران: جاودانه، جنگل، ۱۳۹۰ سلجوقی، محمود، نقش عرف در حقوق مدنی ایران، چ اول، تهران: چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۴۷ سلطان احمدی، جلال، تاثیر عرف در تفسیر قرارداد، چ اول، تهران: جنگل، ۱۳۸۹
۶. شهری، غلامرضا، حقوق ثبت اسناد و املاک، چ دهم، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۱

۷. شهیدی، مهدی، اصول قراردادها و تعهدات، تهران: مجد، ۱۳۸۲، صاحبی، مهدی، تفسیر قراردادها در حقوق خصوصی، تهران: نگاه بینه، ۱۳۸۹
۸. صادقی، محسن، اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه، چ اول، تهران: میزان، ۱۳۸۴، صالحی، حمید، حقوق ثبت اسناد و املاک در ایران، چ اول، تهران: مرکز نشر فرهنگی مشرق، ۱۳۷۵، صدر، محمد باقر، اقتصادانا، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ شانزدهم، ۱۴۰۲ ق
۹. صدر، محمد باقر، الاسلام يقود الحياه، لمحہ فقهيه تمهيديه، المجموعه الكامله لمؤلفات السيد محمدباقر الصدر، بیروت دارالتعارف للمطبوعات ۱۴۱۰ ق
۱۰. صفایی، حسین، حقوق مدنی و حقوق تطبیقی، چ دوم، تهران: میزان، ۱۳۸۶، ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق بین الملل عمومی، چ پانزدهم، تهران: گنج دانش، ۱۳۸۰
۱۱. طباطبایی حصارى، نسرین، مبانی و آثار نظام ثبت املاک، چ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳



بنیاد علمی قانون یار برگزار می کند
با همکاری و حمایت معنوی
مرکز آموزش علمی-کاربردی سازمان همیاری شهرداری های استان اصفهان



همایش ملی

علمی-پژوهشی فقه و حقوق اسلامی



دکتر بهنام اسدی

مسئول برگزاری

ارکان کلیدی همایش

محور های همایش:
پذیرش مقاله در تمامی زمینه های علوم تربیتی و روان شناسی (تمامی گرایش ها)، برنامه ریزی درسی علوم مشاوره، فلسفه تعلیم و تربیت، آموزش و پرورش، آموزش الکترونیک، برنامه ریزی آموزش عالی علوم اجتماعی، فرهنگ، هنر (تمام گرایش ها)، ارتباطات اسلامی و سایر موضوعات مرتبط با علوم انسانی

دبیر اجرایی همایش:
دکتر امین امیریان فارسانی
رئیس هیات داوران:
دکتر سعید سامانی مجد
رئیس شورای سیاست گذاری:
دکتر سعید خردمندی

۱۵ بهمن ماه ۱۳۹۸

اصفهان سالن اجلاس دانشگاه



جهت چاپ مقالات خود در دیگر همایش های قانون یار
کافیست فایل word مقاله خود را به همراه
شماره تماس به آدرس ایمیل زیر ارسال نمایید

phdsara@yahoo.com

ارسال مقاله در واتس آپ یا تلگرام به شماره

09100636002

همایش های علمی و پژوهشی، هر ساله در دو نوبت برگزار می شود

پایگاه های نمایه کننده مقالات همایش



www.olomensani.IR

دبیرخانه همایش: تهران، میدان انقلاب، خنجر جوی، کوچه میتا، پلاک ۲۹، طبقه سوم
واحد مشاوره ۰۲۱۶۶۹۷۹۵۱۹ - ۰۲۱۶۶۹۷۹۵۲۶ واحد صدور مدرک ۰۲۱۴۴۴۴۱۷۶۴